

Assessing the application of Genette's theory of narratology in the articles Written by Members of Arabic language and literature departments (case of study: critical analysis of 18 articles)

Article Type: Research

Ali Salimi*¹

Professor, Department of Arabic Language and Literature, Razi University, Iran,
Kermanshah

Abstract

The application of scientific theories in the field of linguistics and narratology has given a new life to literary texts in the past years, and in the meantime, the theory of time of "Gerard Genette" has had a wider application. Adopting a critical approach and content analysis method, this research tries to examine the "conclusions" of 18 articles published in 6 specialized magazines of Arabic language and literature in Iran. Since "conclusions" of the articles are the result of the authors' thoughts and a brief expression of the entire content of the article, judgments about them will be considered as the judgments about the essence of the article. The main question of this research is, how and to what extent have these articles related the techniques of using time in Genette's theory of narratology to the theme of the novel?

The obtained results show that most of them have used Genette's theory of time in an apparent way, so that some of them only report on the formal presence of this theory and its components: (arrangement, continuity, time jump, focalization, retrieval and anticipation) have been enough, but the main issue is the meaningfulness of the use of these narratology techniques in creating and highlighting the theme of the novel, which is very important and the essence. The core of this theory is neglected in most of these articles.

Keywords: Gerard Genette, narrative time tricks, critical analysis, Arabic magazines

*Corresponding Author .

a.salimi@razi.ac.ir

اعتبارسنجی کاربرد نظریه روایت‌شناسی ژنت در مقالات مجلات

گروه‌های زبان و ادبیات عربی

(مورد مطالعه: تحلیل انتقادی ۱۸ مقاله)

نوع مقاله: پژوهشی

۱

علی سلیمی*

استاد گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه رازی، ایران، کرمانشاه

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۳/۲۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۲/۲۲

چکیده

کاربست نظریه‌های علمی حوزه زبان‌شناسی و روایت‌شناسی، در سالیان گذشته، جانی تازه به متون ادبی بخشیده و در این میان، نظریه زمان «ژرار ژنت» کاربردی گسترده‌تر داشته است. این پژوهش می‌کوشد با رویکردی انتقادی و روش تحلیل محتوا، «نتیجه‌گیری‌های» ۱۸ مقاله‌ی منتشرشده در ۶ مجله‌ی تخصصی زبان و ادبیات عربی کشور را از منظر کاربرد این نظریه، بررسی نماید، زیرا به باور نگارنده «نتیجه‌گیری‌های» مقالات، حاصل اندیشه نویسندگان و بیان کوتاهی از محتوای کل مقاله است، به طوری که داوری درباره آن‌ها به منزله داوری درباره اصل مقاله شمرده خواهد شد. پرسش اصلی پژوهش آن است که این مقالات، شگردهای کاربرد زمان در نظریه‌ی روایت‌شناسی ژنت را چگونه و به چه میزان به مضمون رمان مرتبط ساخته‌اند؟ نتایج به دست آمده، نشان می‌دهد که بیشتر آن‌ها، نظریه زمان ژنت را به شکل ظاهری به کار گرفته‌اند، به گونه‌ای که برخی از آن‌ها صرفاً به گزارش‌هایی از حضور صوری این نظریه و مؤلفه‌های آن: (ترتیب، تداوم، پرش زمانی، کانون‌شدگی، استرجاع و استباق) بسنده کرده‌اند، اما مسئله اصلی یعنی میزان معناداری کاربرد این تکنیک‌های روایت‌شناسی در خلق و برجسته‌سازی درون‌مایه رمان که اهمیت بسیار دارد و جوهره اصلی این نظریه است، در بیشتر این مقالات مغفول مانده است.

کلیدواژه‌ها: ژرار ژنت، شگردهای زمان داستانی، تحلیل انتقادی، مجلات عربی.

۱. مقدمه

کاربرد نظریه «ژرار ژنت» و بسیاری جدید در تحلیل متون ادبی، شباهتی به برخی مباحث بلاغی در ادب قدیم دارد که در پردازش آن، صرف بیان گزارش‌گونه حضور ظاهری آن در متن ادبی کافی نیست. به‌عنوان مثال، اگر در تحلیل کاربرد آرایه‌های بلاغی در یک متن ادبی، گفته شود در این متن اطناب یا ایجاز، تقدیم یا تأخیر، حذف یا ذکر به‌کاررفته، اما هیچ اشاره‌ای به پیوند آن متن و این ویژگی بلاغی نشود، یقیناً در چنین تحلیلی حق مطلب ادا نشده و صرفاً ارائه یک گزارش ساده از متن ادبی است. به همین خاطر در کتب بلاغت قدیم در شرح زیبایی اطناب در آیات شریفه «وَمَا تَلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى - قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَى» (طه: ۱۸) توضیح داده‌اند که در این کلام، تلذذ هم‌صحبتی با خداوند، زیبایی و رابطه‌های معناداری به این اطناب بخشیده است. یقیناً اگر این توضیح نبود، حق مطلب ادا نمی‌شد. چنان‌که در مبحث ایجاز در آیات شریفه طوفان نوح «وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ...» (هود: ۴۴) به ذکر وجود ایجاز بسنده نشده است، بلکه تناسب و جایگاه ایجاز در این آیات را به تفصیل بیان کرده‌اند تا زیبایی اعجاز قرآنی معلوم گردد. بنا براین لازمه تحلیل بلاغی مناسب، صرفاً بیان نوع هنر بلاغی به‌کاررفته در متن نیست که چنین کاری، آن را تبدیل به یک گزارش ساده می‌کند.

نظریه‌های روایت‌شناسی کاربرد زمان در داستان نیز همین گونه است. در هر داستانی، در کنار زمان حقیقی و تقویمی، زمان فرضی-تخیلی وجود دارد که در آن شتاب، مثبت، منفی و یا ثابت است. در هر زمانی انواع پریش‌زمانی و شگردهای روایی آن، وجود دارد. اگر در تحلیل روایت-شناسی، از محتوای رمان و پیوند آن با این شگردها غفلت گردد و صرفاً به توصیف وجود آن‌ها در رمان اکتفا شود، این نوع تحلیل صرفاً یک نوع گزارشگری ساده و کم‌ارزش است.

این آفت در بیشتر مقالاتی که درباره شگردهای زمانی روایت نوشته شده، مشهود است و غالباً نویسندگان به حضور صوری این شگردها در رمان بسنده کرده‌اند. این پژوهش با روش تحلیل محتوا، با بررسی «نتیجه‌گیری‌های» مقالات مورد مطالعه، می‌کوشد به این پرسش پاسخ دهد که نویسندگان در نتیجه‌گیری‌های مقالات، به چه میزان به ارتباط میان عنصر زمان در نظریه ژنت با درون‌مایه رمان پرداخته‌اند.

۲. پیشینه پژوهش

در زمینه کاربری نظریه زمان «ژرار ژنت» در مجلات کشور، مقالات جست‌وجوگریده‌ای نوشته شده، اما مهم‌ترین کاری که تاکنون انجام شده، مقاله‌ی ارزشمند «نقد مقالات علمی -

پژوهشی با موضوع بررسی متون ادبی از دیدگاه زمان ژنت» از زهرا حیاتی و محمد نجاری (۱۳۸۹) است. نویسندگان در این مقاله تفصیلی (در ۴۷ صفحه) که در فصلنامه نقد ادبی دانشگاه تربیت مدرس، سال ۱۲ شماره ۴۵ منتشر شده است. نویسندگان آورده‌اند که با توجه به موضوع مقاله بررسی متون ادبی از دیدگاه روایی ژنت است، حدود چهل مقاله علمی-پژوهشی منتشر شده در این حوزه بررسی و تحلیل کرده‌اند. در چکیده و پیشینه این مقاله ارزشمند با اشاره به کارهای انجام شده در این زمینه و نقص و نارسایی آن‌ها، آمده است: «اخیراً پژوهشگران ادبیات فارسی به این مقوله توجه کرده و در بیش از سی پایان‌نامه و رساله و پنجاه مقاله، به بررسی زمان روایی در متون کهن با معاصر پرداخته‌اند» آنان همچنین به مقاله‌ای دیگر در این زمینه اشاره کرده و می‌گویند: «و ذکر این نکته ضروری است که تنها اثری که با نگاهی انتقادی به این موضوع پرداخته، مقاله «الگوهای برای بررسی سرعت روایت» نوشته هیوا حسن‌پور منتشر شده در مجله روایت شناسی (۱۳۹۷) است. نویسنده چهارمقاله علمی-پژوهشی را که به مسئله سرعت روایت پرداخته‌اند، تحلیل می‌کند. عمده‌ترین نقد نویسنده آن است که بیشتر مقاله‌ها از کند یا تند بودن سرعت روایت و عوامل آن سخن می‌گویند و به ارتباط بین سرعت روایت با مضمون و ساختار اثر پرداخته‌اند»

۳. زمان در نظریه روایت‌شناسی ژنت

زمان، مهم‌ترین بخش یک روایت یا داستان و به‌منزله‌ی نقش خیال در شعر است. چنان‌که در همه تعریف‌های قدیم و جدید درباره شعر، عنصر خیال جان‌مایه اصلی آن به شمار رفته است. زمان در داستان نیز همین جایگاه را دارد و می‌توان گفت که بررسی زمان روایی دارای بعد زیبایی‌شناختی است. ژنت در این زمینه می‌گوید:

«برای من آسان است تا داستانی را روایت کنم و مکان آن را مشخص نکنم اما درعین‌حال، برای من غیرممکن است که حادثه‌ای را روایت کنم اما به زمان وقوع آن و نیز مدت‌زمانی که به طول انجامیده است؛ هرچند به‌صورتی گذرا اشاره نکنم چراکه زمان جزئی اساسی و غیرقابل تفکیک در روایت است» (ژنت، ۱۹۹۷: ۲۳۰)

هر روایت، دو نوع زمان دارد: زمان داستان و زمان روایت (متن) که اولی زمان حقیقی و دومی زمان تخیلی است. زمان تخیلی دالی است که مدلول آن زنجیره حوادث بیرونی است. این دو لزوماً منطبق بر هم نیستند. نویسنده غالباً نظم زمان حقیقی را با تخیل بر هم می‌زند.

واژگان کلیدی مربوط به «زمان» در نظریه روایت‌شناسی ژرار ژنت عبارت‌اند از:

- زمان کاذب و تخیلی (دال)

- زمان حقیقی و تقویمی (مدلول)

- سه محور زمان کاذب: ترتیب - دیرش - بسامد
- شتاب ثابت - شتاب مثبت - شتاب منفی
- زمان پریشی: پسرقت به گذشته (استرجاع) پرش به آینده (استباق)

۴. تحلیل و نقد داده‌ها

روش این پژوهش مبتنی بر تحلیل محتوا است و جامعه آماری هم «نتیجه‌گیری‌های» مقالاتی است که در مجلات زیر منتشر شده‌اند:

- مجله ادب عربی (دانشگاه تهران) ۳ مقاله.
- مجله اللغة العربیه و آدابها (دانشگاه تهران - پردیس قم) ۲ مقاله.
- مجله انجمن زبان و ادبیات عربی. ۵ مقاله.
- مجله زبان و ادبیات عربی (دانشگاه مشهد) ۲ مقاله.
- مجله لسان مبین (دانشگاه بین‌المللی امام خمینی - قزوین) ۳ مقاله.
- مجله نقد ادبی (دانشگاه یزد) ۳ مقاله.

۴-۱. «بررسی عناصر تشکیل‌دهنده داستان عیناک قدری غاده السمان - بر اساس نظریه

گفتمان روایی ژرار ژنت» (مجله ادب عربی، سال ۱۰، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۷)

نتیجه‌گیری مقاله: «آمیختگی داستان کوتاه عیناک قدری، با گفتمان یا ساختار روایی به‌خوبی قابل‌پیگیری است. آنچه از زن در این داستان می‌بینیم یک هویت سرکوب‌شده است که به باوری نادرست تن داده و نوعی تضاد عمیق بین هویت حقیقی خویش و نقشی که پذیرفته، ایجاد گشته است. داستان با زمان‌پریشی‌های گاه و بیگاه به تفسیر این دوگانگی و رنج حاصل از آن می‌پردازد. ماجرای این داستان را سیاق‌های کلام و تمهیدات روساختی نویسنده به عهده گرفته است. ایجاد تغییر در دیدگاه و انتقال از ضمیر غائب به متکلم و برعکس در چند مرحله از داستان سمان، قابل‌مشاهده است. گاه داستان گزارشی است و گاه در برش‌های کوتاهی تبدیل به نجوای درونی می‌شود. فعالیت ذهنی در این داستان بیشتر از فعالیت‌های دیگر است. داستان از طریق واگویه‌های ذهنی طلعت که از زبان راوی بیان می‌شوند به‌پیش می‌رود. همین امر باعث تا نوعی تفاوت زمانی بین داستان و گفتمان ایجاد شود اما درنهایت در یک نقطه نزدیک به هم برسند. بازپس‌گیری هویت زنانه و جرئت پذیرش جنس خویش، نتیجه اصلی این داستان به حساب می‌آید.»

تحليل و نقد (١)

نتیجه‌گیری مقاله ناقص به نظر می‌آید و حق مطلب ادانشده است، زیرا درون‌مایه اصلی قصه، پریشان‌حالی قهرمان قصه و هویت دوگانه اوست که از شخصیت زنانه سرکوب‌شده وی ناشی می‌شود. در این نتیجه‌گیری اشاره‌ای اندک به تکنیک زمان‌پریشی در قصه شده است. درحالی‌که مناسب‌تر آن بود که نتیجه‌گیری مقاله بر روی این ویژگی قهرمان رمان و ارتباط میان آن با زمان‌پریشی و نجوای درونی او در سیر حوادث بیشتر تمرکز نماید و توضیح دهد که ظرف مناسب زمان‌پریشی چگونه پریشان‌حالی قهرمان قصه را در خود جای داده است. نتیجه می‌بایست وجود رابطه معنادار میان هویت دوگانه قهرمان با زمان‌پریشی را شرح و بسط می‌داد.

۴-۲. «راوی و کانونی شدن در رمان «ما تبقی لکم» اثر غسان کنفانی» (مجله ادب عربی، شماره ۲، سال ۶، پاییز و زمستان ۱۳۹۳)

نتیجه‌گیری مقاله: «- رمان «ما تبقی لکم» رمانی است مدرن و موفق؛ در این رمان غسان کنفانی توانسته است به‌طور هم‌زمان از تکنیک‌های روایت موضوعی حاکم بر داستان‌های کلاسیک و ذاتی (درونی) موجود در داستان‌های مدرن، به‌طور شایسته بهره‌جوید؛ به‌گونه‌ای که روایت قسمت‌هایی از رمان توسط راوی سوم شخص بیرونی و قسمت‌های دیگر به شیوه روایت‌پردازی درونی و توسط راوی اول‌شخص، که خود از شخصیت‌های اصلی داستان است، به تصویر کشیده شده است. راوی در این داستان، به سبک داستان‌های مدرن و تحت تأثیر کاربری هم‌زمان روایت موضوعی و ذاتی، هم یک راوی خارجی و بیرونی است که البته دانش و علم او برخلاف داستان‌های موضوعی کلاسیک، کلی و نامحدود نیست بلکه محدود به ذهن یک شخصیت از شخصیت‌های اصلی داستان است و به‌جز چند مورد ناچیز و بسیار جزئی، ما در داستان شمولیتی از این راوی نمی‌بینیم. بنابراین درجه کانونی‌شدگی متن روایت در این قسمت‌ها صفر، یا بهتر گفته شود، روایت فاقد درجه کانونی‌شدگی است. اما قسمت اعظم این رمان به‌خصوص - زاویه دید در این رمان مدرن، پیوسته در حال تغییر و نوسان است، به‌گونه‌ای که می‌توان گفت به‌استثنای ده تا پانزده صفحه نخست داستان، زاویه دید در میان شخصیت‌های داستان و به ترتیب از زاویه دید بیرونی به تک‌گویی درونی و سپس زاویه دید درونی و توسط راوی درون داستان، در گردش است و یکی از مهم‌ترین راهکارهای موجود در این رمان به‌منظور تغییر مدام زاویه دید، بهره‌گیری کنفانی از تکنیک تک‌گویی درونی است به‌گونه‌ای که می‌توان گفت کل این داستان، البته به‌جز چند صفحه نخست داستان، از طریق کاربری مکانیسم تک‌گویی درونی روایت‌شده است. هنگام تک‌گویی‌های درونی و نیز به هنگام روایت داستان توسط «صحرا» از روایت ذاتی و درونی بهره می‌برد، زیرا روایت

داستان توسط اول‌شخص به تصویر کشیده می‌شود و راوی خود یکی از شخصیت‌های اصلی داستان است که روایت داستان را با زاویه دید درونی دنبال می‌کند و علم و بینش او نیز برابر است با خود شخصیت؛ بنابراین می‌توان گفت روایت این قسمت از داستان از درجه کانونی‌شدگی درونی برخوردار است.

- برخلاف تصور برخی از صاحب‌نظران حوزه ادبیات داستانی، حضور راوی و درجه کانونی شدن یا همان زاویه دید در داستان سیلان ذهن، نه کاسته و کم‌رنگ نمی‌شود که برعکس، در نتیجه سیلان افکار شخصیت‌های داستان هرکدام از شخصیت‌های داستان زمام روایت را به دست می‌گیرند که در نتیجه آن پیوسته روایت داستان از زوایای گوناگون و توسط راویان متعددی دنبال می‌شود بنابراین شاید بتوان گفت در این نوع داستانی، دیگر اثری از آن نوع راوی دانای کل حاکم بر کل داستان خبری نیست، ولی این امر به این معنی نیست که این نوع داستانی، خالی از راوی و زاویه دید است.»

تحلیل و نقد (۲)

نویسندگان در این نتیجه‌گیری نسبتاً طولانی، آورده‌اند که راوی از تکنیک‌های روایی کانون-شدگی، زاویه دید متفاوت، تک‌گویی و غیره استفاده نموده است. این که طبیعی و جزو ذات روایت است. صرف بیان این ویژگی‌ها، باعث شده صبغه گزارشگری بر نتیجه‌گیری مقاله حاکم گردد. همچنین مطالبی که ضرورتی ندارد، نوشته‌اند، اما شرح رابطه معنادار این شگردهای روایی را با محتوای رمان به کلی نادیده گرفته‌اند. چه نیازی به جملات زیر در نتیجه‌گیری هست؟

«برخلاف تصور برخی صاحب‌نظران حوزه ادبیات داستانی، حضور راوی و درجه کانونی شدن یا همان زاویه دید در داستان سیلان ذهن، نه کاسته و کم‌رنگ نمی‌شود که برعکس، در نتیجه سیلان افکار شخصیت‌های داستان هرکدام از شخصیت‌های داستان زمام روایت را به دست می‌گیرند که در نتیجه آن پیوسته روایت داستان از زوایای گوناگون و توسط راویان متعددی دنبال می‌شود بنابراین شاید بتوان»

جای مناسب این نوع توضیحات کلی در مقدمه مقاله است نه در نتیجه مقاله. مسئله بااهمیتی که در این نتیجه‌گیری ضرورت داشت بیان گردد، میزان ارتباط میان این تکنیک‌های روایتی با ماجراهای رمان است که در نتیجه‌گیری باید مطرح و برجسته می‌گردید.

۳-۴. «تحلیل انواع زمان‌پریشی در داستان کوتاه «حریق ذلک الصیف» غاده السمان بر

اساس نظریه زمان ژرار ژنت» (مجله ادب عربی، سال ۱۲، شماره ۲، تابستان ۱۳۹۹)

نتیجه‌گیری مقاله: «غاده السمان، با استفاده از تکنیک زمان‌پریشی در دو حالت گذشته‌نگر و آینده‌نگر، در کنار گسترش فضای زمانی داستان «حریق ذلک الصیف»، نوعی توالی و تقدم و تأخر غیرحقیقی نیز در آن ایجاد کرده است. این امر، علاوه بر شکستن رکود و انجماد داستان، به جذابیت آن نیز افزوده و معنا را در لایه‌های مختلف آن پراکنده ساخته است. تکیه عمده زمان‌پریشی در این داستان، بر تداعی معانی راوی اول شخص استوار است که بیشتر از طریق گذشته‌نگری‌های درون داستانی اصلی نمود یافته است. در این حالت، خواننده مجبور است برای درک و دریافت دلیل اصلی اصرار و شوق «نوات» به خوانیدن شبانه در تابوت و فرار از جامعه بیروت، به بازگشت‌های زمانی مکرر به لحظه بمباران کرانه باختری، بحران‌های روحی و روانی نوات و آشفتگی‌های ذهنی و عاطفی وی را که ناشی از جنگ و آوارگی است، برجسته ساخته و رابطه علی بین این آشفتگی‌ها با سقوط کرانه باختری را در لایه‌های درونی داستان، ترسیم نموده است. عشق به سرزمین اشغالی، احساس ترس و ناامنی در غربت، بی‌اعتمادی و بدبینی به جامعه عربی در بازپس‌گیری کرانه باختری و در نتیجه آشفتگی‌های روحی و روانی نوات که به عزلت و گوشه‌نشینی وی در قبرستان منجر شده است. از دیگر محورهای معنایی داستان است که با استفاده از بازگشت‌های مکرر زمانی، در داستان به آن‌ها اشاره شده است. علاوه بر این، داستان، از طریق پرش‌های زمانی روبه‌جلو، درباره آینده شخصیت و رخدادها به مخاطب آگاهی داده و به پیش‌بینی آینده داستان کمک می‌کند.»

تحلیل و نقد (۳)

نتیجه‌گیری مقاله مناسب و قابل قبول است. نویسنده میان تکنیک زمان‌پریشی‌های پس‌نگری (استرجاع) در روایت با به هم ریختگی حالت روحی و روانی قهرمان، ارتباط معناداری قائل شده چنان‌که پیش‌نگری (استباق) در رمان را به امیدواری قهرمان نسبت به آینده پیوند زده است. عزلت قهرمان در قبرستان حال او را پریشان نموده و تکنیک زمان‌پریشی ابزار مناسبی برای بیان این احساس روحی و روانی اوست که همچون شمعی در جان‌ودل او روشن شده است. بیان این رؤیای امیدبخش با ظرف زمانی (استباق) پرش به آینده، متناسب است. در این نتیجه‌گیری قوی و هدفمند، در بیان زمان‌پریشی و ارتباط آن با مضمون آمده است:

«با استفاده از تکنیک گذشته‌نگری و بازگشت‌های زمانی مکرر به لحظه بمباران کرانه باختری، بحران‌های روحی و روانی نوات و آشفتگی‌های ذهنی و عاطفی وی را که ناشی از جنگ و آوارگی است، برجسته ساخته و رابطه علی بین این آشفتگی‌ها با سقوط کرانه باختری را در لایه‌های درونی داستان، ترسیم نموده است.»

٤-٤. «التقنيات الزمنية في رواية «عبث الاقدار» لنجيب محفوظ: دراسة في ضوء نظرية جيرار جينيت»

(مجلة اللغة العربية و آدابها علمية محكمة، السنة الرابعة عشر، العدد الرابع، شتاء ١٤٤٠)

نتيجة كبرى مقاله: «ختاماً نرى من المفيد أن نقوم بإيجاز أهم ما توصلت إليه هذه الدراسة من نتائج، حيث قامت المقالة بدراسة ثلاث تقنيات زمنية أصلية مع تفرعاتها في ضوء نظرية جيرار جينيت. إذن فقد درست الترتيب و المده و التواتر.

الترتيب، حيث نجد أنّ الزمن يسير سيراً منظماً طبيعياً مثل عقارب الساعة و هو ما يُسمّى بالزمن التقويمي. «نجيب محفوظ» في جميع فصول روايته، يحافظ على الترتيب الزمني المنطقي، لكنه استعمل، في بعض المواضع، نوعين من التبدلات الزمنية، هما الاسترجاع و الاستباق الزمنيين. و قد تمثّل الاسترجاع الزمني في الفصل.

المدة، حيث يمكننا أن نميّز من تقنيات المدة أربعاً، هي القفز، الاستراحة، المشهد و الإيجاز على التوالي. القفز، حيث يقوم «نجيب محفوظ» بالقفز حينما يحتاج إليه كما نجد في بيان كيميّة نمو «ددف». أما الاستراحة فتتجلى عندما يكون القصّ وصفاً، حيث يقوم الراوي بتوقيف الزمن و إبقائه على حاله، فتستمرّ الرواية على زمن واحد هو زمن القول و تتواصل دون أن تتقدّم إلى الأمام. و قد قام "نجيب محفوظ" في روايته هذه، بوصف حياة فرعون و أعوانه و كذا حياة الشخصية الأصلية في الرواية «ددف». و حينما أقبل الساحر المعمر إلى قصر فرعون قام بوصفه بدقة متناهية. و المشهد يخصّ الحوار أو الكلام الثنائي. فتقنية المشهد التي تعدّ من التقنيات الزمنية أقلّ تواتراً و عندما يتخذها الروائي فإنّه يمزجها بالوصف و يقدّم طريقة تقليدية في الحوار. فهو يستخدم صيغ قال بصورة وحيدة، لكنّه يمزج الحوارات بأوصاف مختلفة تعيّن حالات الشخصية حين محادثتها كما نجد في محادثة فرعون و الكاهن. والإيجاز هو تخلص الزمن أو خلاصته أو قصر القول بالنسبة إلى طول الحدث. يلجأ الراوي إلى تقنية التلخيص حتى يأتي، في بعض المقاطع، بما حدث في عدّة أيّام أو شهور دون أن يتطرق إلى التفاصيل. من ذلك تليخيه هرب «زايا» مع ولد الكاهن الحقيقي «ددف».

التواتر، و يتضمّن أربع حالات، حيث يحكي الراوي مرّة ما حدث مرّة؛ و يقصّ عدّة مرّات ما جرى حدوثه أو وقوعه مرّة واحدة؛ و يقصّ في مرّة واحدة ما جرى حدوثه أو وقوعه عدّة مرّات. فهناك كثير من الأحداث في الرواية تحدث مرّة واحدة و الروائي أيضاً يقصّها مرّة واحدة لاسيّما الحالات العادية و الأمور الروتينية، وهناك أعمال و سلوكات مختلفة تحدث مرّات مختلفة لكن لا يرويها الروائي مرّات مختلفة، فيما نجد أيضاً بعض الأوصاف و الإشارات التي تتكرّر في النصّ السرديّ مثلما نجد تكراراً لأجثة القصر الفرعونيّ و جلاله؛ كما في طريقة جلوس فرعون على أريكته الذهبية فهي تتكرّر عدّة مرّات كما

نجد في صفحات مختلفة. ولا نريد أن نقول إن تعدد الروايات يكون مساوياً لتكرار الحوادث و المشاهدات، فقد يتكرر الحدث خمسين مرة لكن الروائي لا يسرده إلا خمس مرات. ونجد في رواية «عبث الأقدار» بعض الحوادث تتكرر دائماً لأهميتها البالغة لأن هناك بعض القضايا الرئيسية التي قد تحدث في الرواية و الروائي يذكرها عدة مرات في طيات روايته ليظهر أهميتها في تكوين السرد كقتل ابن الخادمة بواسطة الكاهن أو هرب الابن الحقيقي للكاهن الذي سيرث حكم مصر، لأن هذا الطفل وولادته و هربه ومصيره ذو أهمية كبيرة في سير الأحداث السردية في الرواية. أو تحتوي على آراء مختلفة؛ فهي إذ تروى بلسان فرعون تحتوي على الغضب و الإنتقام و إذ تروى بلسان الام و الأب تحتوي على الحب. كما نجد كثيراً من الأعمال العادية التي تحدث مرات عديدة لكن لا يكثرها الروائي عدة مرات، بل يسردها مرة واحدة في جملة واحدة كما نجد ذلك في وصف علاقة الابن و الأم، حيث يوجزه في جملة واحدة تبين هذه العلاقة في الأزمنة المختلفة رغم حدوثه عدة مرات».

تحليل و نقد (٤)

اين نتیجه گیری بسیار مفصل، صبغه گزارشگری دارد. نویسنده مقاله اظهار می دارد که زمان تقویمی بر زمان حاکم است و هم چنین در زمان، در بسامد زمان، گاهی تکرار و گاهی عدم آن رخ می دهد، اما او از اصل مطلب که چرایی این امر و ارتباط این تکنیک با محتوای زمان است سخنی نمی گوید. در حالی که تحلیل دقیق اقتضا می کرد در اینجا گفته شود: چرا برخی از حوادث که در زمان حقیقی مکرر رخ داده و در زمان تخیلی یکبار بیان شده اند و بالعکس. این برجسته سازی و یا کمرنگ سازی عمدی، چه ارتباطی با درون مایه زمان دارد و آیا نوسان با عنایت به درون مایه زمان نشانه ضعف یا قوت آن است؟ کاش به جای این تفصیل، مختصر به این امور اشاره می شد.

٤-٥. «دراسة تحليلية لرواية «خديجة و سوسن» لرضوى عاشور في ضوء نظرية جيرار جينيت» (مجلة اللغة

العربية و آدابها علمية محكمة، السنة الثانية عشر، العدد الأول، ربيع ١٤٣٧)

نتیجه گیری مقاله: «أهم النتائج التي تم التوصل إليها من خلال الدراسة هي:

قد ارتكزت هذه الرواية على الراوي الثنائي بدلاً من الراوي الواحد أو الراوي المتعدد فهناك راويتان قامتتا بعملية السرد و إنجاز وظائف السرد و استمدتا من كل ما تمنحهما المؤشرات الزمنية من الاسترجاع و الاستباق و القفز و الاستراحة و الايجاز. أما من حيث مؤشرة الترتيب فالراويتين - ولا سيما الرواية الأولى - اعتمدتا على تسلسل ذكر الأحداث و التسلسل الزمني لكن استخدام بعض المؤشرات الزمنية خرج بالرواية من إطار الكتب التاريخية و السير الشعبية. في رواية «خديجة

و سوسن» سیر السرد علی خط معیاری معین للأحداث وقامن الراویان و من خلفهما الکاتبة علی تسجيل وقائع الرواية واعتمدتا علی الترتیب الزماني. قد وظفت الرواية تقنية التوازي الزمني في السرد حيث هناك راویان یقص کل منها قصتها معتمداً علی زمن خاص. وليس في زمن واحد متواصل من بدء الرواية حتی نھايتها أما الرواية فقد انطبعت من حيث الزمن بطابع الزمن التاريخي أو ما یسمى بالأدب التسجيلي. أما في البحث عن هيئة القص في هذه الرواية فوجدنا الراوي الثنائي الذي یحلل الأحداث من الداخل ویشارك في ما یصفه من الأحداث بحيث یعتبر من الشخصيات الفاعلة الرئيسة في صنع الأحداث وقلما نجد الراویین في الرواية لا تشارکان في حدث و قد تعتمدان علی وسيلة أو شخصية لنقل الأحداث والتي تسمى في النقد الروائي الحديث بالعاكس أو المرأة العاکسة. أما عن نمط القص أو ما یسمى في النقد الروائي الحديث باستحضار الأحداث فيمكننا أن نقول إن الرواية لم تركز علی صوت السارد فقط أو صوت الشخصية بل یتداخل هذان الصوتان في الرواية ولم یقتصر الراوي علی واحد منهما. هذه الميزة التي تسمى بالإزدواجية قد خرجت بالرواية من كونها سرداً تاريخياً إذ يعتمد السرد التاريخي علی صوت الراوي أو المؤرخ لكن في هذه الرواية استجمعت الکاتبة فيها صوت الراوي بصوت شخصيات الرواية باستخدام أساليب استحضار الأحداث مباشرة أو غير مباشرة و خرجت الرواية بسبب هذه الأساليب المختلفة من الرتبة و الوتيرة الواحدة.

بتحليل المقولات الثلاث في رواية خديجه و سوسن نخلص إلى أن الکاتبة التزمت بالنزعة الواقعية ورسمت الأحداث من منظور هذه المقولات علی خط واقعي وقلما خرجت منها كما اعتمدت في الزمن علی الترتیب أكثر من غيره و عرضت أحداث الرواية علی الراویین المشارکین في الأحداث و اللتين تصفان ما تشاهدان أو تشارکان في الأحداث وتدعان ما لا یكون لهما علم به وتعتمدان علی العاکس عندما تحتاجان إلى سرد ما لم تشارکا فيه.»

تحليل و نقد (۵)

ارائه گزارشی بی طرفانه بر این نتیجه گیری بسیار مفصل حاکم است. نویسنده به واقع گرائی رمان، ماهیت راوی و حاکمیت دو روایتگری (الثنائي) بر داستان اشاره می کند، اما بیان این گونه جملات، فقط وصف گزارش گونه رمان و توضیح شکلی آن است. نویسنده در اینجا از درون-مایه رمان و تناسب و عدم تناسب این شیوه روایی با محتوای آن که مطلب اصلی نتیجه گیری مقاله است، سخنی به میان نیاورده است. خواننده این نتیجه گیری میزان موفقیت و عدم توفیق نویسنده رمان در کاربست نظریه زمان را متناسب با محتوای رمان در نمی یابد.

٤-٦. «تحليل الخطاب الروائي في مجموعة «مغرب الشمس» لحسن برطال» (مجلة انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، ٣٨، بهار ١٣٩٥)

نتيجة كبرى مقالة: «يكون إبداع برطال في مجموعة «مغرب الشمس» هو استخدام السرد الروائي بأنواعه الكثيرة في عالم القصص القصيرة جدا مع قصرها الشديد و حجمها القليل مع اتصافها بالإبداع في مجال الموضوعات و الرؤى و استخدام التقنيات السردية و استخدام تقنية الحوار. هو يستخدم النزوايا المختلفة في رواية قصصه: زاوية الراوي العليم و صاغ مشاهدتها بضمير الغالب، زاوية البطل نفسه و صاغها بضمير المتكلم و زاوية راوي المحايد و المحدد و صاغ مشاهدتها بضمير الغائب و استطاع أن يوظف الوعي النظري بأصول الفن توظيفا إبداعيا فهو يدخل أنماط السرد الروائي في فن القصة القصيرة جداً. تروى قصص برطال في هذه المجموعة من موقع التبئير في درجة الصفر أكثر فأكثر لأنّ الطفل هو الشخصية الحاضرة في قصص برطال بحيث يصبح الشخصية البؤرية لأكثر قصصه وربما هو الدليل الأصلي لمركزية اللاتبئير في «مغرب الشمس» لأنّ الطفل بحياته المملوءة بمجالاته العفوية ورؤيته السطحية لا يستطيع أن يقف موقف الروائي المحايد أو الروائي المتعددة الرؤى. علاوة على ذلك، إنّ القاري لا يعتمد على الطفل كإعتماده على الراوي الآخر و برطال مع علمه بهذا الحقيقة يختار راوي قصصه من الموقع الأعلى. ولا ييوح بكلّ تفاصيل القصة و دقائقها في القصص ذات البؤرة الخارجية بليختار طريقة الاقتضاب و الاختزال في الكلام ما قد يؤدي إلى صياغة الألبان والطلاسم. ويركب في الموقع الداخلي من رواية قصصه صوت الراوي بصوت الشخصية لخلق تعدد الأصوات و بجانبها تعدد الدلالات عبر تركيب الإيديولوجيا المختلفة من جانب السارد و الشخصية.

إنّ الأنواع الدلالية لهذه القصص تتبلور في انتقال الراوي من الخطاب المنقول إلى الخطاب المحمول وعكسها وهذا يسبب انفتاح القصة على الكلام و التفكير. استفاد برطال من تقنية المسافة لتعيين موقع الراوي في قصصه و مدى اختلافه عن سائر الشخصيات ويجرى فيها على ثلاثة أنماط: أسلوب المباشر، أسلوب غير المباشر، أسلوب غير المباشر الحر وبهذا الطريق يتخذ الكاتب موقفاً حيادياً و يتخلى عن سلطته كسارد عالم بالحوادث لكي تصبح الأشخاص هم الذين يتحدثون عن هواجسهم. و أمّا فيما يتعلق بعنصر المسافة يكون برطال من الكتاب الذين يكتفون من استخدام الصوت من الموقع الخارجي في وجهته المتمثلة و المتبانية لكي يحدد معلومات القصة حسب حجمه القصير جداً.

تحليل و نقد (٦)

نتيجة مقالة مفصل و تا حدودى قابل قبول است. البته صرف انواع تکنیکهای روایی در قصه به کاررفته، شیوه گفتگو (الحوار) و چندصدایی بر ماجراهای قصه غالب و درجه کانون شدگی

(التبئیر)، برای بیان نتیجه مقاله کافی نیست. شرح ارتباط این عناصر و دیگر شگردهای روایی با محتوای قصه ضروری است، اما در نتیجه گیری مقاله، کم رنگ به آن اشاره می شود و بیان می - دارد که قهرمان قصه چون کودک است کانون شدگی او ممکن نیست و صفر شده است. این نکته در شرح ماجرای رمان قابل قبول است. اما خواننده این نتیجه گیری، می تواند این سؤال را مطرح کند که با توجه به محتوای رمان، آیا درجه کانون شدگی صفر و دیگر تکنیک های روایی به کاررفته در آن متناسب با محتوای رمان هست یا نه؟ انتظار خواننده دست یافتن به پاسخی برای این پرسش است که نتیجه مقاله، این را پاسخ نمی دهد.

۷-۴. «التطابق بين السارد والمؤلف والشخصية المركزية في سيرة «حياتي» الذاتية لأحمد أمين» (مجلة النجم

ایرانی زبان و ادبیات عربی، ۳۵، تابستان ۱۳۹۴)

نتیجه گیری مقاله: «مما يفصل بين السيرة الذاتية والأجناس الأدبية هو الميثاق السيرداتي أو التطابق بين الأطراف الثلاثة الرئيسة في السيرة الذاتية وهي: المؤلف، والشخصية، والسارد. وهذا يصل إليه الكاتب بطرق مباشرة أو غير مباشرة كضمير المتكلم أو ذكر العنوان على الغلاف وكلاهما استخدمهما أحمد أمين. إلا أن التطابق السيرداتي شيء والتطابق الرؤيوي أو الصوتي، الذي تعنى به الدراسة شيء آخر. فيمكن أن يكون السارد ينطق بضمير المتكلم إلا أنه تتباعد رؤية السارد عن الشخصية المحورية من أجل المفارقة الزمنية بين زمن التجربة وزمن الكتابة وقلمنا نجح من الكتاب السيرداتيين الذي استطاع أن يضيق المسافة بين البؤرتين السرديتين وإن يطابق بينهما، وأحمد أمين لم يكن من هؤلاء؛ فهو قلماً أو قل نادراً ما استطاع أن يقرب الهوة بين الشخصية المركزية، طوال مختلف مراحل الحياة، والسارد. والسبب الرئيسي لمثل هذه المفارقة بين الرؤيتين أو البؤرتين السرديتين يرجع إلى أن السارد دائماً كان ينظر إلى الأحداث من رؤيته المنطلقة من الخطاب التفسيري والايديولوجي، فصوت السارد هو الذي يهيمن في السيرة الذاتية.»

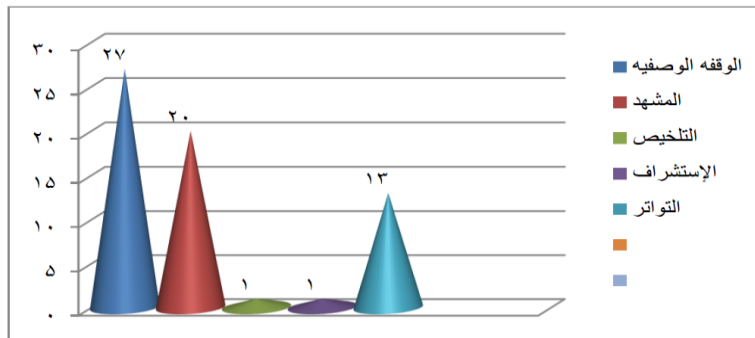
تحليل و نقد (۷)

در نتیجه گیری مقاله بیان شده که در نوع ادبی «خود شرح حال نویسی» (السیره الذاتیه) همواره این نقص وجود دارد که در آن سه عنصر قهرمان، نویسنده و راوی یکی هستند. طرح این مشکل، درست و قابل توجه است اما آنچه در بیان توفیق یا عدم موفقیت نویسنده رمان در حل این مشکل در نتیجه گیری مقاله ذکر شده، مبهم و نارساست و پاسخ این سؤال را در خود ندارد. آیا در این اثر، این مشکل روایی مرتفع شده و اگر پاسخ مثبت است به چه شکلی؟ آیا اصولاً حل آن ممکن است؟ نتیجه مقاله به کلی در این زمینه ساکت است.

٨-٤. «الزمن السردى و دوره في عملية إنتاج المضمون...» (مجلة أنجمن ايرانى زبان و ادبيات عربى، ٤٩،

زمستان ١٣٩٧)

نتيجته گيرى مقاله: «إن قصة «الخطوبة» ذات منحى رمزي وبهاء طاهر من خلال معالجة مكونات القصة ولاسيما الشخصية والمكان، ضمن آليات الزمن السردى، يمنحها طابعاً رمزياً إيحائياً يساعده على عملية تكوين مضمون القصة وتجسيد محاور الحلم، والسلطة، والموت، وبعث حلم جديد بمهندسة متكاملة، حيث نرى أن "ليلى" رمز للوطن أو للحرية أو لأية قيمة تتصل بالحق والعدل (الحلم). والهدف هو تحطيم من يسعى لها حين تقتضى المصلحة السياسية ذلك، ووالد ليلى في القصة يشكل رمزاً للسلطة. ووسائل التحطيم والتدمير متعددة، منها أسلوب التعذيب النفسى الذي استخدمه محور السلطة ضد صاحب الحلم (موت الحلم). على الرغم من ذلك إن صاحب الحلم لا يقع في منزلق العدمية ويستعيد الاتزان الداخلى والثقة بالنفس ويعود من جديد لتحقيق حلمه (بعث حلم جديد). وهذه العودة رمز للثورة ومعارضة السلطة القمعية. تغلب النصّ تقنية الديمومة (الوقفات الوصفية والمشهد) والتواتر. إنّ للوقفات الوصفية دوراً بارزاً في تكوين محور الحلم في القصة، كما أن الوقفات الوصفية القصيرة في النص والتي امتزجت بالمشاهد، تخلق المفارقة المتمثلة بين الشكل والمضمون في الشخصية التي تلعب دور السلطة (والد ليلى) وإضافة إلى ذلك إن شخصية المحقق لوالد ليلى (السلطة) تتكون من خلال الوقفات الوصفية المتناثرة في النص. والمشاهد تحمل بين طياتها دلالات تبيّن طباع الشخصيتين الرئيسيتين، فنتج حالة من التناقض والمناقشة الحدة بينهما، والتواتر (تكرار فتح الشيش وصورة الجندول و...) يسهم إسهاماً كبيراً في عملية إنتاج الفكرة واستكمال المضمون وتكوين محور الحلم، والسلطة، والموت وبعث حلم جديد. وتقنية الاستشراق عبر اشارات مستقبلية تسهم بدورها في منح القصة مزيداً من التماسك والتلاحم شكلاً و مضموناً. ويمكن تقديم الرسم البياني الذي يُظهر كمية الآليات الزمنية السردية المستخدمة في قصة «الخطوبة» كالتالي:



إن المونتاژ الزمني من قبل الكاتب وتوزيع الأدوار على تقنية الوقفة، والمشهد، والتواتر، وبراعته في التنقل بين الوقفة والمشهد، يمضي بالسرد إلى الأمام بكل سلاسة ويجعل المضمون ينمو و يتطور. إن عنصر التقابل والتناقض بين الشخصيتين الرئيسيتين في القصة هو العنصر المفصلي المهم الذي تمّت معالجته في إطار معالجة إنتاج الرؤية أو المضمون الذي يسعى إليه الكاتب وفق استراتيجيته السردية، حيث نرى أن من خلال هذا العنصر قد عولجت الشخصية التي وُجّه له اتّهام (البطل العريس) مقابل شخصية المحقق الخاص (والد ليلي)، وتم ذلك من خلال استخدام الوقفات الوصفية الرائعة في بداية القصة والمشاهد التي تتخللها الوقفات الوصفية الهادفة إلى توصيل رؤية الكاتب.»

تحليل و نقد (۸)

نتیجه گیری مقاله بسیار خوب و فنی انجام شده است. اشاره به جنبه نمادین قصه از یکسو و شرح ارتباط میان دیرش (الديمومه) و رؤیا، استفاده از تکنیک پرش به آینده (استشراف) در چشم اندازی امیدوارانه و در امید به تحقق رؤیایها و توضیح ارتباط میان این تکنیکها با محتوای رمان و ترسیم آن در قالب نمودار، نتیجه گیری مقاله را هدفمند ساخته است. شرح و بیان منسجم این مطالب مرتبط باهم، خواننده را با درونمایه اصلی رمان و کاربست ماهرانه این نظریه در آن آگاه می نماید. می توان گفت در این نتیجه گیری، معناداری رابطه میان تکنیک با محتوای رمان به خوبی و گویا بیان شده است.

۹-۴. «بررسی رابطه زمان و جذابیت در روایت «الافق وراء البوابة» غسان کنفانی» (مجله

انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، علمی- پژوهشی، شماره ۲۵، زمستان ۱۳۹۱)
نتیجه گیری مقاله: «پس از بررسی رابطه زمان و جذابیت در روایت «الافق وراء البوابة» غسان کنفانی مشخص شد که استفاده های گوناگون از انواع زمان، اصلی ترین عامل در ایجاد جذابیت روایت مذکور، به شمار می رود که چگونگی استفاده از هر یک از انواع زمان برای ایجاد جذابیت، به شرح ذیل است:

نظم؛ در این بخش، بیان شد که کنفانی با ایجاد دگرگونی در نظم خطی روایت و شروع داستان از نیمه ی آن و از لحظه ی کشمکش روانی شخصیت روایتش، از گذشته نگری های متعدد برای نقل نیمه ی اول داستان، استفاده کرده و بدین وسیله بر ابهام و پیچیدگی روایتش افزوده و حس کنجکاوای مخاطب را برانگیخته است و در خلال آن، با گریز به زمان حال داستان، روایتش را تنوع بخشیده و سبب آشنایی زدایی در روایت و افزایش جذابیت آن شد. علاوه بر این، کنفانی با آینده نگری در روند روایتش، سبب حیرت خواننده نسبت به حقیقت آن شده و با وارد کردن نوعی عاطفه و احساس، خواننده را با خود همراه کرده است.

تداوم؛ بیان شد که تداوم، چهار حالت دارد: درنگ توصیفی، حذف، خلاصه و صحنه‌ی نمایشی. در درنگ توصیفی از سویی با شتاب منفی و فضا سازی در روایتش، داستان را زنده و واقعی جلوه داده و خواننده را به دنیای روایت نزدیک‌تر و احساساتش را برانگیخت و از سویی دیگر به ابهام‌آفرینی در ذهن خواننده، اقدام و او را به دانستن آن، کنجکاو کرد. در حذف با شتاب مثبت و حذف حوادث تکراری و بدون هیجان، مانع از خسته‌کننده بودن روایت و از بین رفتن هیجان خواننده شد؛

همچنین با حذف پاره‌ای از اطلاعات و قسمت‌های داستان در ابتدای روایتش، آن را مرموز و پوشیده ساخته و ذهن خواننده را به فرضیه‌سازی وادار کرد. در خلاصه با شتاب مثبت از حوادثی که جذابیت روایت را می‌کاهد و بیان خلاصه‌ای از وقایع مرتبط با هیجان داستان اصلی، اشتیاق و کنجکاوای خواننده را برای دانستن روایت اصلی برانگیخت. در صحنه‌ی نمایشی، راوی با استفاده از مکالمه و گفت‌وگو در لحظه‌ی اوج و گره‌گشایی داستان، علاوه بر شخصیت-پردازی، خواننده را به دنیای روایت، نزدیک و در آن وارد کرده و توجهش را هرچه بیشتر به آن جلب نموده و روایتش را از یکنواختی خارج و مانع خسته شدن خواننده شد.

بسامد؛ بسامد به سه دسته‌ی مفرد، مکرر و بازگو تقسیم شد و گفته شد که بسامد مفرد، عمومی-ترین نوع بسامد در این روایت است و کنفانی با اختصاص آن به صحنه‌های برانگیزنده‌ی عواطف و احساسات مخاطب و تعلیق‌آفرین، از آن برای نقل روایتش استفاده کرد. هم‌چنین از بسامد مکرر برای آشنایی‌زدایی روایت و تقویت ابهام در ذهن خواننده استفاده کرده و علاوه بر شخصیت‌پردازی، عواطف و احساسات مخاطب را برانگیخته و او را به دنیای روایت کشاند و با آوردن بسامد بازگو در ابتدای روایتش، نهایت کشمکش روانی و شک و تردید شخصیت روایتش را در آن موقعیت، بیان ساخته و خواننده را در اضطراب حوادث گذشته و آینده‌ی داستان، قرار داده و بر کنجکاوای او نسبت به دلیل آن و هم‌چنین نتیجه‌اش افزود.

سرانجام، این‌که کنفانی در این روایت با استفاده‌ی مناسب از تمامی انواع زمان و چیدن کنش-های روایت، بر اساس آن، یکی از بهترین پی‌رنگ‌ها را بر اساس بازی با مؤلفه‌ی زمان در روایتش، مطرح کرده و آن را برای خواننده، جذاب و لذت‌بخش، نموده است.»

تحلیل و نقد (۹)

نویسنده کاربست تکنیک‌های روایی نظم، تداوم، بسامد، تعلیق و بازگویی مکرر به هدف تشویق مخاطب و غیره را تا حدودی به متن رمان پیوند زده است. و این جنبه مثبت نتیجه-گیری مقاله است. اما به نظر، باوجود طولانی بودن نتیجه‌گیری، عدم بیان واضح، گرانگاه اصلی رمان و بعد کاربست این تکنیک‌های روایی در القای آن درون‌مایه به مخاطب، تا حدودی

مغفول مانده است. در مجموع نتیجه مقاله می‌توانست گویاتر از این باشد نتیجه از کاربری تکنیک‌های روایی در تنوع‌بخشی به رمان سخن گفته اما در این‌که ماجراهای چه تناسبی با این شگردهای روایی دارد، سخنی نگفته است. جا داشت در این نتیجه‌گیری نسبتاً تفصیلی، از ارتباط میان محتوای رمان با این تکنیک‌های روایی سخن به میان آید.

۴-۱۰. «زمان‌پریشی در رمان چراغ‌های آبی حنا مینه»

(مجله علمی - پژوهشی انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی شماره ۳۴، بهار ۱۳۹۴)

نتیجه‌گیری مقاله: «زمان را می‌توان چهارچوب اساسی داستان نامید که حوادث در طول آن پیشرفت می‌کنند و به وسیله آن مراحل مختلف داستان شناخته می‌شود. هر داستان از لحظه‌ای مشخص شروع می‌شود و پس از طی زمانی که ممکن است یک دقیقه، یک ساعت، یک روز می‌باشد به پایان می‌رسد در واقع هیچ داستانی بدون زمان نمی‌تواند وجود داشته باشد. بر اساس نظریه ژنت، سه نوع رابطه بین زمان متن و زمان داستان مطرح است: نظم، تداوم و بسامد. نظم، ترتیب رویدادهای روایت را در سطح داستان و در سطح متن مورد توجه قرار می‌دهد که گاهی رابطه زمانی میان این دو سطح متناظر و طبیعی است، و گاهی هم میان زمان این دو سطح نوعی اختلال به وجود می‌آید که زمان‌پریشی «المفارقة الزمنية» نامیده می‌شود و به دو شکل گذشته‌نگری «الاسترجاع» و آینده‌نگری «الاستباف» نمود پیدا می‌کند. حنا مینه در رمان **المصابیح الزرق**، که اولین رمان وی به شمار می‌رود، به روش رمان‌های کلاسیک عمل کرده است و حوادث در آن، از سپری پیوسته و گاه شمارانه پیروی می‌کنند، اما در جای‌جای رمان، ناهماهنگی‌هایی به صورت زمان‌پریشی به دو شکل گذشته‌نگری و آینده‌نگری در روند زمان حوادث دیده می‌شود. گذشته‌نگری‌هایی که مینه در متن رمان «المصابیح الزرق» آفریده است به دو دسته قابل تقسیم است: بیرونی و درونی. قسمت عمده گذشته‌نگری‌های مینه، مربوط به رویدادهایی است که از لحاظ زمانی به مابعد شروع داستان برمی‌گردد؛ یعنی رویدادهایی که در چهارچوب زمانی داستان قرار می‌گیرند و این میان گذشته‌نگری درونی است. اما گذشته‌نگری بیرونی که سهم بسیار کمی از پرش‌های وی به گذشته را به خود اختصاص می‌دهد، مربوط به رویدادهایی است که از لحاظ زمانی به پیش از زمان شروع داستان برمی‌گردد. آینده‌نگری‌های نویسنده نیز در دو نوع درونی و بیرونی بروز می‌یابند. مینه در آینده‌نگری‌های درونی به دو صورت عمل می‌کند؛ یا برای حادثه اصلی مقدمه‌چینی می‌کند و با نسبت به آن آگاهی و خبر می‌دهد. اغلب آینده‌نگری‌های درونی در این رمان از نوع آشکارسازی آن، یعنی از نوع خبردهنده‌ان است. اما در این رمان، تنها در یک مورد شاهد آینده‌نگری بیرونی هستیم؛ پس می‌توان گفت که آینده‌نگری‌های مینه در این رمان بیشتر از نوع درونی است. در این رمان از

نوع آشکارسازی آن، یعنی از نوع خبردهنده آن است. اما در این رمان، تنها در یک مورد ما شاهد آینده‌نگری بیرونی هستیم؛ پس می‌توان گفت که آینده‌نگری‌های مینه در این رمان بیشتر از نوع درونی است.»

تحلیل و نقد (۱۰)

نتیجه‌گیری مقاله بسیار مفصل است اما حق مطلب در آن اداننده است. مثلاً قسمت اول آن را می‌توان به هر مقاله‌ای که بر اساس نظریه ژنت تدوین شده، الحاق نمود و توضیحاتی در اینجا آمده که جای آن در مقدمه پژوهش است، آوردن شرح مسائلی مانند: اهمیت زمان، نظریه ژنت، انواع زمان، زمان‌پریشی، شتاب در بخش نتیجه‌گیری مقاله مناسب نیست. قسمت دوم هم گزارشی بی‌طرفانه از وجود کاربرد زمان در این رمان است و این بیان یک امر کلی است زیرا زمان جزو لاینفک همه رمان‌هاست. خواننده از این نتیجه‌گیری در نمی‌برد که درون‌مایه رمان چیست و نویسنده آن، با کاربست تکنیک‌های روایت‌شناسی تا چه میزان آن محتوا را ارائه نموده است. اصل موضوع که بیان ارتباط میان محتوا و تکنیک‌های روانی است در این نتیجه مسکوت مانده است و خواننده این نتیجه‌گیری، به پاسخ این سؤال که آیا نویسنده رمان، ظرف مناسبی برای بیان محتوای ذهنی‌اش انتخاب نموده است یا نه؟ دست نمی‌یابد.

۴-۱۱. «بررسی سه مؤلفه زمانی «نظم، تداوم و بسامد» در رمان «ذاکره الجسد» اثر احلام مستغانمی - بر اساس نظریه زمان روایی ژرار ژنت» (مجله زبان و ادبیات عربی (مجله ادبیات و علوم انسانی سابق) (علمی - پژوهشی)، شماره دهم - بهار و تابستان ۱۳۹۳)

نتیجه‌گیری مقاله: «عنصر زمان در رمان «ذاکره الجسد» از اهمیت و کارکرد ویژه‌ای برخوردار است. در این رمان، خواننده با دو روایت درهم تنیده مواجه می‌شود. روایت اول از نظر زمانی مربوط به گذشته و روایت دوم مربوط به زمان حال است. زمان حال پایه روایت ذاکره الجسد را تشکیل می‌دهد. شکل روایت در این رمان، سیری دایره‌وار دارد، به نحوی که فصل نخست رمان، فصل پایانی آن محسوب می‌شود پیرامون میزان و چگونگی پردازش مؤلفه‌های زمان روایی در رمان ذاکره الجسد، در سه حوزه اصلی نظم، تداوم و بسامد. می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که در باب نظم و ترتیب، داستان با گذشته‌نگری شروع می‌شود و گذشته‌نگری و گاهی نیز آینده‌نگری عمده‌ترین شکل به هم خوردن نظم و توالی در روایت «ذاکره الجسد» است. در روند روایت رمان، عدم توازن زمانی در بازگویی رخدادها و استفاده از گذشته‌نگری - که اغلب به صورت ناقص‌اند توسط راوی که خود شخصیت اصلی داستان است، نشان از آشفتگی روحی و ذهنی وی دارد. در مورد تداوم در رمان ذاکره الجسد، چهار نوع حرکت روایی

حذف، درنگ توصیفی، خلاصه و صحنه‌نمایشی قابل مشاهده است که در این بین از درنگ توصیفی به‌عنوان مهم‌ترین جلوه شتاب منفی داستان استفاده فراوانی شده است. درباره کاربری عنصر بسامد، در رمان، هر سه نوع بسامد مفرد و مکرر و بازگو استفاده شده است که بسامد مکرر پرکاربردترین نوع بسامد است؛ بناترین، به‌طور کلی آنچه از بررسی جنبه‌های گوناگون مؤلفه‌های زمان در روایت ذاکره الجسد به دست می‌آید، این است که مستغانمی در استفاده مناسب از کارکردهای روایی رخدادها، بستر مناسب را برای نزدیک شدن خواننده به لایه‌های پنهانی ذهنیت شخصیت اصلی، فراهم آورد.

تحلیل و نقد (۱۱)

در نتیجه‌گیری این مقاله از کاربری مناسب تکنیک‌های روایی عدم توازن زمان، تکرار، بسامد و شکل دایره‌وار، از اول به آخر و از آخر به اول، در رمان صحبت شده و گفته شده نویسنده رمان با به‌کارگیری این فنون روایت‌نویسی خواننده را با لایه‌های پنهان شخصیت قهرمان آشنا می‌نماید اما با وجود ذکر این جنبه مثبت، در این نتیجه‌گیری، در بیان پنهان‌خانه درون قهرمان و ترسیم آن برای مخاطب حق مطلب ادانشده و فقط در یک عبارت کلی زمان‌پریشی روایت را متناسب با «آشفستگی روحی و ذهنی» قهرمان دانسته اما این اندک است و جای خالی معرفی بیشتر درون‌مایه رمانکه اقتضای این آشفستگی در تکنیک را داشته است، همچنان برای خواننده بدون توضیح مانده است. بیان رابطه معنادار میان آشفستگی روحی قهرمان با تکنیک زمان‌پریشی، موضوع اساسی بوده که در اینجا به ذکر یک جمله درباره آن بسنده شده است و این کافی نیست.

۴-۱۲. «روایت‌شناسی داستان کوتاه «ید فی القبر» غسان کنفانی بر اساس نظریه ژراژ ژنت»

(زبان وادبیات عربی - دو فصلنامه علمی - سال ۱۱، شماره ۲، پاییز و زمستان ۹۸، شماره پیاپی ۲۱)
نتیجه‌گیری مقاله: «با بررسی داستان «ید فی قبر» از نگاه روایت‌شناسی، غنی بودن داستان و میزان انسجام عناصر آن مشخص می‌شود. نویسنده با استفاده از تمام شگردهای روایت‌پردازی که در نظریه ژنت مطرح شده، توانسته است اثری مهیج و مخاطب‌پسند ارائه دهد. بررسی نظریه ژنت در این روایت نشان می‌دهد که ساختار آن منسجم است. تا حدود زیادی توالی زمانی در آن رعایت شده است و زمان‌پریشی قصه به چند مورد محدود می‌شود. از این رو، زمان روایت ساده است.

نویسنده با بهره‌گیری از شگردهای صحنه‌نمایشی و توصیف به ایجاد فضایی هماهنگ با موضوع روایتش پرداخته است. او با این شگرد فضای داستانش را جذاب می‌کند و به تقویت تم آن می‌پردازد. کاربرد حذف و خلاصه در روایت کم است اما تکنیک گفتگو که

بیشترین حجم را به خود اختصاص داده است، دغدغه‌ها و درونیات شخصیت‌ها را بیشتر آشکار می‌کند. هر سه نوع بسامد مفرد، مکرر و بازگو در روایت دیده می‌شود. بسامد مکرر بر مضامین مورد نظر نویسنده تأکید می‌کنند و آن‌ها را پررنگ جلوه می‌دهد. راوی با حضور حداکثری در روایت و ارائه اطلاعات مناسب و گزینش شده سعی بر آن دارد تا فاصله میان داستان و روایتگری را کاهش دهد. شیوه گفتار مستقیم، راوی را برای رسیدن به این هدف یاری می‌دهد.

راوی این روایت، اول شخص است و کانون شدگی آن درونی است. راوی برای طبیعی جلوه دادن قصه و تأثیرگذاری پرمخاطب و ایجاد ارتباط با او از این کانون روایی بهره برده است. در مقوله لحن که در سه سطح زمان روایت کردن، سطوح روایت و شخص مورد بررسی قرار گرفت، این نتایج حاصل شد که زمان روایت از نوع بعدی است. راوی از نوع هم‌داستان و کلی روایت برون داستانی است. راوی با استفاده از شیوه مستقیم و غیرمستقیم به ترسیم فضای قصه و توصیف شخصیت‌ها پرداخته است و آن‌ها را به خوانندگان معرفی می‌کند.»

تحلیل و نقد (۱۲)

نقص برخی نتیجه‌گیری‌های مقالات در این است که کلی، کاملاً وصفی و انشایی هستند به طوری که تقریباً می‌توان آن‌ها را به هر رمانی و با هر مضمونی الحاق نمود. در نتیجه‌گیری این مقاله، این انتقاد تا حدودی صادق است و شاید فقط در بند پنج آنکه اشاره‌ای به راوی و کانون‌شدگی درونی دارد، ممکن است گفته شود مختص به این رمان است، اما همه چهاربند دیگر، در مورد بیشتر رمان‌ها قابل انتساب و منطبق بر آن‌ها است. خواننده از این نتیجه‌گیری درکی حداقلی هم از درون‌مایه رمان و مهارت یا ضعف نویسنده رمان در پیوند آن با تکنیک‌ها روایت‌شناسی به دست نمی‌آورد.

۴-۱۳. «روایت‌شناسی رمان «عمارت یعقوبیان» اثر علاء الأسوانی بر اساس نظریه روایتی

ژرار ژنت» (فصلنامه لسان مبین- پژوهش ادب عربی- سال ششم، دوره جدید، شماره ۱۷، پاییز ۱۳۹۳)
نتیجه‌گیری مقاله: «نویسنده در نقل رویدادها آرایش و توالی زمانی را رعایت نکرده؛ از همین رو، داستان فاقد نظم خطی حوادث و دارای زمان‌پریشی است، که گذشته‌نگری‌های نامنظم از مهم‌ترین مشخصه‌های زمان‌پریشی در روایت محسوب می‌شود، راوی در روایت رخدادها، تداوم ثابتی را در نظر نگرفته و در میان چهار حرکت روایی ژنت، حرکت چکیده و صحنه (گفت‌وگو) به ترتیب کمترین و بیشترین کاربرد را داشته‌اند. رخدادها تنها با بسامد مفرد روایت نشده، بلکه بسامد مکرر و بسامد بازگو نیز در روایت آن‌ها نقش داشته‌اند. راوی با استفاده از دو روش

حضور اندک راوی و ارائه حداکثری اطلاعات و برعکس، فاصله سطح استان و روایت را کاسته تا متن روایی را واقعی جلوه دهد و بر خواننده تأثیر بگذارد. با وجوه کانون‌شدگی او متفاوت است و کانون‌گر/ شخصیت، کانون‌شدگی محدود دارد؛ اما راوی در این روایت از هر دو شیوه بامهارتی خاص بهره برده است. در سراسر روایت، نویسنده/ راوی، سوم شخص است که با ضمیر «او» مسیر روایت را به پیش می‌راند و روایتگری این راوی سوم شخص بیشتر تک‌گویی با جریان سیال ذهن است آن‌هم تک‌گویی درونی مستقیم از نوع نقل‌گویی.»

تحلیل و نقد (۱۳)

بیان این مطلب کلی که نظم خطی حوادث در این رمان دچار اختلال شده و وجود کانون‌شدگی متفاوتی در رمان وجود دارد و راوی حوادث در رمان سوم شخص است. صرف بیان این تکنیک‌های روایی به شکلی گزارشی و بی‌طرفانه، بدون اشاره‌ای به تناسب یا ضعف کاربست آن‌ها با ماجراهای رمان، حق مطلب را ادا نمی‌کند و این در حالی است خواننده این نتیجه‌گیری همچنان، در انتظار تحلیلی از درون‌مایه رمان و میزان ارتباط میان آن با زمان‌پریشی که نویسنده تصریح نموده در رمان وجود دارد، همچنان بدون توضیح و بی‌پاسخ می‌ماند.

۴-۱۴. «تطبیق کارکرد زمان روایی در دو داستان کوتاه اثر الطیب صالح و مصطفی مستور

بر مبنای آرای ژنت» (فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی) سال ۸، ش ۲۶، زمستان ۱۳۹۵)
نتیجه‌گیری مقاله: «- ترتیب رویدادهای دو داستان «نخلی بر کرانه نهر» و «عشق روی پیاده‌رو»، دچار آشفتگی و تشویش بسیاری است به‌گونه‌ای که خواننده سنتی داستان، هر لحظه به برهه‌ای از زمان پرتاب می‌شود و پیدا کردن نظم منطقی سخن برایش دشوار می‌شود. به نظر می‌رسد، این فرآیند به شکلی هدفمند و عامدانه از سوی دو داستان‌پرداز به کار گرفته شده تا با آشفتگی روحی انسان در جوامع مدرن، همخوانی و هماهنگی داشته باشد.

- پرش‌های زمانی به گذشته، بیشترین شکل زمان‌پریشی در هر دو داستان است. هر دو نویسنده با استفاده از این بازی زمانی، به پردازش جنبه‌های مختلف روحی و روانی قهرمان داستان پرداخته‌اند با این تفاوت که روایت رویدادهای گذشته در داستان مستور توسط شخصیت اصلی و به شیوه تک‌گویی درونی و در داستان صالح از طریق فرورفتن راوی سوم شخص در ذهن شخصیت اصلی، انجام می‌شود.

- رفتن به آینده در دو داستان، غالباً به شکل پیش‌بینی و پیشگویی آینده، اتفاق افتاده است. در داستان مستور، نگاه به آینده، یأس آلود و نومیدانه است، اما توکل شخصیت اصلی در داستان طیب صالح، سبب شده، نگاه خوش‌بینانه‌تری به آینده و رویدادهای آن داشته باشد. مرز زمانی

آینده در دو داستان بسیار محدود است و اغلب آینده‌نگری‌ها قبل از اینکه اتفاق بیفتند. داستان به پایان می‌رسد.

- از میان تکنیک‌های کاهش و افزایش سرعت روایت در داستان، دو نویسنده بیشتر از درنگ توصیفی استفاده کرده‌اند که این امر باعث شکاف‌های طولانی و تعلیق در داستان‌ها شده است. با اینکه در داستان کوتاه، به‌طور منطقی مجال زیادی برای توصیف وجود ندارد و رخدادها هر چه زودتر باید روایت شوند؛ اما از آنجاکه دو داستان بیشتر بر نمایش درگیری‌های روحی شخصیت اصلی متمرکز هستند، سرعت روایت از طریق این شگرد، کاهشی چشمگیر می‌یابد؛ به‌طوری‌که بیشتر حجم هر دو داستان به این امر اختصاص یافته است. باین حال هرگاه، دو نویسنده، ضرورت افزایش سرعت را احساس کرده‌اند با حذف برهه‌های طولانی در حد چند ماه و گاهی چند سال و همچنین شگرد تلخیص بر شتاب مثبت داستان افزوده‌اند. وجه تفاوت دو نویسنده در این باب این است که توصیف‌های طیب صالح طولانی‌تر است.

- عامل محدودیت زمانی برای نویسنده در داستان کوتاه، فرصت زیادی به داستان‌پرداز برای تکرار رویدادها نیز نمی‌دهد؛ اما دو نویسنده به شکل ساختارشکنانه‌ای، رخدادهایی را که در دیدگاه آن‌ها اهمیت بیشتری دارند، چند بار روایت کرده‌اند تا از این طریق آن‌ها را برجسته کنند؛ بنابراین بسامد تکرار در این دو داستان بیش از نوع دیگر مشاهده می‌شود.

تحلیل و نقد (۱۴)

نتیجه‌گیری مناسب و گویایی است و اشاره روشن به رابطه معنادار میان محتوا و تکنیک به آن قوت بخشیده است. تصریح به استفاده عامدانه و هدفمند نویسنده رمان از تکنیک روایی زمان-پریشی و توضیح نویسنده مقاله مبنی بر کاربست متناسب آن به‌گونه‌ای که هر لحظه خواننده را به زاویه‌ای ناشناخته برده و به زمانی مبهم و ناکجاآباد پرت می‌کند و اشاره به پیوند این تکنیک روایی با پریشان‌حالی قهرمان در دو قصه، نتیجه‌گیری مقاله را قوی و گویا نموده است. اما ای‌کاش در کنار این تحلیل کارشناسانه، حداقل یکی دو جمله در شرح و وصف درون‌مایه دو قصه کوتاه بیان می‌شد تا هم تفاوت دو قصه که نویسنده به آن اشاره کرده، مشخص و هم نتیجه‌گیری یک بسته کامل و باهم اجزا می‌شد. در مجموع نتیجه‌گیری خوبی انجام شده است.

۴-۱۵. «تحلیل زمان روایی رمان «النهايات» عبدالرحمن منيف بر اساس دیدگاه زمانی ژرار

ژنت» (فصلنامه لسان مبین - پژوهش ادب عربی - سال ۴ ش. ۱۲، تابستان ۱۳۹۲)

نتیجه‌گیری مقاله: «زمان در این رمان از ساده‌ترین انواع زمان به حساب می‌آید؛ چراکه بیشتر زمانی روتین و روزمره است. این رمان وصف صحرا و حوادث آن است. وصف قحطی و خشک‌سالی زمان را با شتاب منفی روبه‌رو کرده، در نتیجه معادلات زمانی آن نیز محدود است.

نویسنده در آن از شیوه‌های کند کردن روایت مانند وصف و وقفه وصفی بیشتر استفاده کرده است تا از این طریق موضوع رمان خود را بیشتر تأکید کند. به‌طور کلی در این رمان زمان و خط سیر زمانی، زمانی عادی و تقویمی است. ولی با وجود این، نویسنده از بازگشت‌های زمانی و یا پیشوازهای زمانی عموماً کوتاه استفاده کرده است تا انتقال در داستان را به‌خوبی انجام دهد. زمان در این بازگشت‌ها و یا پیشواها، یا مبهم و یا از هفت تا چند ساعت و یا چند لحظه بیشتر تجاوز نمی‌کند. در نتیجه ترتیب زمانی رمان ساده است و زیاد جلو و عقب ندارد و نویسنده از این زمان پریشی‌های کوتاه در تغییر سیر حوادث داستان بهره برده است. وصف و وقفه وصفی بیشترین حضور را در رمان دارد و حدود ۷۰٪ درصد رمان را تشکیل می‌دهد. صحنه نمایش (همراه با دیالوگ و مونولوگ) ۲۰٪ رمان را تشکیل داده و بازگشت زمانی ۸۰٪ درصد و پیشواز زمانی ۲٪ رمان را به خود اختصاص داده است. نویسنده در کنار بهره‌گیری از ابزارهای کندی رمان، از بسامد مفرد در روایتگری استفاده کرده است تا طبیعی بودن روایت را القا کند.

تحلیل و نقد (۱۵)

این نتیجه‌گیری فقط یک گزارش بی‌طرفانه و آماری از کاربری عنصر زمان در رمان را برای خواننده مقاله شرح می‌دهد. صرف توضیح این‌که در رمان، زمان تقویمی با چه وقفه وصفی، دیالوگ و بازگشت زمانی و غیره به‌کاررفته کافی و وافی نیست. نویسنده مقاله در نتیجه‌گیری می‌بایست ارزیابی خود از کاربری تکنیک‌های روایی و مهارت نویسنده رمان در به‌کارگیری مناسب یا غیر مناسب آن با توجه به توجه محتوای روایت را بیان نماید. خواننده این نتیجه‌گیری میزان موفقیت یا عدم توفیق نویسنده رمان در ایجاد پیوند منطقی میان محتوا و تکنیک روایی را در نمی‌یابد. طبیعی است در هر رمانی کم یا زیاد از تکنیک‌های گوناگون روایی استفاده شده است اما شیوه به‌کارگیری و تناسب آن با محتوای رمان است که ضروری است در نتیجه مقاله به آن پرداخته شود. و این نتیجه‌گیری فاقد این ویژگی است.

۴-۱۶. «بررسی سرعت روایت در رمان «المصاییح الزرق» (دو فصلنامه علمی- پژوهشی نقد

ادب معاصر عربی سال هفتم/ پانزده پیاپی/ ۱۳ علمی پژوهشی (۱۳۹۶)

نتیجه‌گیری مقاله: «- حنابینه در رمان المصاییح الزرق با بهره‌گیری از تکنیک‌های مختلف،

گاهی موجب افزایش سرعت روایت و گاهی موجب کاهش آن شده است.

از تکنیک‌هایی که موجب افزایش سرعت روایت در این رمان شده است می‌توان به حذف و

تلخیص اشاره نمود. نویسنده در بخش‌های مختلف رمان، از تکنیک تلخیص بهره برده است و

با خلاصه نمودن گستره‌های زمانی طولانی در چند کلمه و چند سطر، به افزایش سرعت رمان کمک نموده است. گاهی هم برای افزایش سرعت روایت، یک دوره‌ی زمانی کوتاه یا بلند را حذف کرده و به جزئیات آن دوره هیچ اشاره‌ای ننموده است. این تکنیک به دو شکل حذف آشکار و حذف ضمنی در رمان تجلی یافته است.

در کنار تکنیک‌هایی که حنামینه برای افزایش سرعت روایت در این رمان به کار برده، از تکنیک‌های دیگری نیز مانند درنگ توصیفی و گفتگو برای کاهش سرعت روایت استفاده کرده است تا این‌که تعادل در سرعت روایت به وجود بیاید. مینه با هنرمندی و مهارت، در سطح گسترده‌ای از متن رمان از درنگ‌های توصیفی برای معرفی شخصیت‌ها و مکان‌ها و رویدادهای مختلف بهره جسته است. به دلیل توصیفات گسترده‌ای که نویسنده در رمان به کار برده است، در بخش‌های مختلف رمان، سرعت روایت کاهش یافته و حتی گاهی متوقف شده است. گفتگو به دو صورت بیرونی و درونی نیز از جمله تکنیک‌هایی است که مینه برای کاهش سرعت روایت از آن بهره برده است و از آنجاکه زمان لازم برای یک گفتگو در داستان، با زمان لازم برای خواندن آوانوشت‌های آن در متن، تا حدودی برابر است. در نتیجه حرکت رمان ثابت می‌ماند و به دنبال آن از سرعت کلی روایت کاسته می‌شود.

نویسنده با به کارگیری تکنیک‌های مختلف زمانی، بخش‌هایی از رمان را شتاب بخشیده تا از خستگی خواننده بکاهد و در بخش‌های دیگر، شتاب روایت را کاهش داده است، بنابراین می‌توان گفت که سرعت روایت در این رمان از ابتدا تا انتهای آن، دارای نوسان سرعت است. با توجه به این‌که حجم زیادی از رمان را توصیف و گفتگو تشکیل می‌دهد. می‌توان گفت کاهش سرعت روایت در این رمان بیشتر به چشم می‌خورد.»

تحلیل و نقد (۱۶)

این‌گونه نتیجه‌گیری، مطلب تازه‌ای به معلومات خواننده نمی‌افزاید. او فقط می‌فهمد که نویسنده رمان مثلاً شتاب را کم و زیاد نموده و نوسان سرعت دارد، گفتگو و دیالوگ در رمان به کار رفته، نویسنده درنگ وصفی به کار برده، حذف انجام داده و شگردهایی از این نوع در رمان هست. اما نتیجه‌گیری مقاله در بیان کاربست دقیق یا نامناسب این تکنیک‌های روایی در رمان که اصل نتیجه‌گیری است، به کلی مسکوت است. بنابراین خواننده از این نتیجه‌گیری، میزان قدرت و خلاقیت نویسنده رمان در ایجاد پیوند میان محتوا با تکنیک‌های روانی به کار رفته در رمان را در نمی‌یابد. و هر نتیجه‌گیری بالضروره باید حاوی این ویژگی باشد.

۴-۱۷. «تحلیل زمان روایی رمان «مملکة الغرباء» اثر الیاس خوری، بر اساس دیدگاه روایتی ژرار ژنت» (دو فصلنامه علمی نقد ادب معاصر عربی سال دهم/ بیستم پیاپی / ۱۸ علمی (1399)

نتیجه‌گیری مقاله: «الیاس خوری از زمان، به‌عنوان ابزاری برای شکستن توالی خطی و مستقیم بهره برده است. به نظر می‌رسد نظریه زمان روایتی ژنت بر ساختار زمان رمان "مملکة الغرباء" منطبق باشد. نویسنده با ایجاد دگرگونی در نظم خطی روایت، از گذشته‌نگری‌های متعدد برای پیشبرد داستان استفاده کرده که بدین‌وسیله بر ابهام و پیچیدگی روایتش افزوده و در خلال آن، با گریز به زمان حال داستان، روایتش را تنوع بخشیده است. او در داستان، متناسب با موقعیت داستانی، با گسست‌های زمانی پیاپی و زمان‌پریشی‌های گذشته‌نگر و آینده‌نگر سبب ایجاد شکاف در داستان می‌شود. «خوری» در ورای کاربرد زمان‌پریشی، باعث رمزگشایی داستان می‌شود؛ گاه نیز با شکست زمان درصدد ایجاد تعلیق در داستان است. در این گسست‌های زمانی، زمان‌پریشی گذشته‌نگر نسبت به آینده‌نگری از بسامد بیشتری در داستان برخوردار است. گاهی نویسنده برای پیچیدگی بیشتر روایت‌هایش از شیوه روایت در روایت سود می‌برد که ذهن مخاطب را درگیر می‌کند. راوی با گسیختگی و عدم پیروی روایت‌ها از نظم خطی، آشفتگی‌های ذهنی خود را با در هم آمیختن زمان در روایت رخدادها به نمایش می‌گذارد.»

تحلیل و نقد (۱۷)

در نتیجه‌گیری مقاله نویسنده با اشاره به انطباق نظریه ژنت با ساختار رمان، بیان می‌کند که راوی با به هم ریختن زمان موجب پیچیدگی در وقوع رخدادها شده به‌طوری‌که ذهن مخاطب را به هم می‌ریزد و درگیر می‌نماید. نویسنده در نتیجه‌گیری خود، این تشویق ذهنی خواننده را که ناشی از اختلال در وقوع حوادث است، مثبت می‌داند، اما بهتر بود که محتوای رمان را به کاربری این آشفتگی سبکی که اقتضای آن بود، ربط می‌داد، به‌عبارتی دیگر، نشان می‌داد که به‌کارگیری این تکنیک‌ها به چه میزان با آن محتوا سازگار بوده است. در نتیجه‌گیری نمی‌توان از سازگاری تکنیک‌های به‌کاررفته در رمان سخن گفت، اما درباره درون‌مایه و محتوای رمان که طرف دیگر این معادله است، سکوت کرد. این نتیجه‌گیری به رابطه مناسب میان ظرف و مظلوف، که بیان‌گر قوت یا ضعف رمان است، اشاره‌ای نمی‌کند.

۴-۱۸. «کانون روایت در رمان «بطلة كربلاء» عایشه عبد الرحمن...» (دو فصلنامه علمی نقد ادب معاصر عربی. مقاله پژوهشی/ سال دهم/ بیست و یکم پیاپی / ۱۹ علمی (1399)

نتیجه‌گیری مقاله: «فاصله روایت بایان راوی در روایت مورد پژوهش از ساختاری متنوع و چندگانه برخوردار است؛ بدین صورت که راوی، گاه به نقل روایت از نمایی دور، بدون ارائه جزئیات و با شتابی مثبت می‌پردازد. و گاهی با پرداختن به جزئیات روایت از نمایی نزدیک و با شتابی منفی به روایتگری می‌پردازد. همچنین نویسنده با بهره بردن از گفتار مستقیم در رویدادهای دارای اهمیت، فاصله راوی و مخاطب را با متن به حداقل می‌رساند و این چنین مخاطب را به صورت مستقیم با وقایع رو درو می‌کند.

در مواردی که نویسنده قصد دارد مخاطب بدون واسطه باشخصیت/ شخصیت‌ها و افکار، اندیشه‌ها و اعمال آنان، حوادث و صحنه رخداد آن‌ها آشنا شود؛ از عنصر گفتگو در ارائه روایت بهره برده است. بر این اساس دیدگاهی که راوی نسبت به شخصیت‌ها و اطلاعات مرتبط با آن‌ها دارد، دیدگاهی همسان و روبه‌رو است که در آن راوی و شخصیت به صورت هم‌زمان به روایت رخدادها پرداخته و روایت را پیش می‌برند. این امر سبب شده مخاطب باشخصیت‌های محوری داستان، احساسات و اندیشه‌های آنان به‌گونه‌ای ملموس و واقعی روبرو شود و حضور آنان برای مخاطب باورپذیرتر شده و با آنان همذات‌پنداری کند. همچنین این امر سبب شده صدای شخصیت‌ها به‌گونه‌ای رساتر به گوش مخاطب برسد.

نویسنده با اشاره به گذشته شخصیت‌ها و رویدادها، به بازگشایی گره‌ها و رفع پیچیدگی‌های موجود در متن داستان کمک نموده است. همچنین وی با پیش‌بینی رویدادهای آینده از جانب شخصیت اصلی داستان حضرت زینب (س) که بیشتر در قالب نفرین به خاندان یزید و پیش-بینی آینده‌ای شوم برای این خاندان، بیان شده است، سیر خطی زمان در صحنه‌های مختلف روایت را بر هم زده و به نقل وقایع گذشته‌نگر با بازگشت زمانی و ارائه رخداد‌های آینده‌نگر با پیشواز زمانی دست‌زده - است؛ بدین ترتیب نه تنها با ایجاد تنوع و فراز و نشیب زمانی، داستان را از یکنواختی دور ساخته، بلکه مخاطب را با پیشینه گاهی مبهم شخصیت‌ها و حوادث ناشناخته، آشنا کرده است.

گذشته‌نگر با بازگشت زمانی و ارائه رخداد‌های آینده‌نگر با پیشواز زمانی دست‌زده - است؛ بدین ترتیب نه تنها با ایجاد تنوع و فراز و نشیب زمانی، داستان را از یکنواختی دور ساخته، بلکه مخاطب را با پیشینه گاهی مبهم شخصیت‌ها و حوادث ناشناخته، آشنا کرده است.

نویسنده در نقل روایت از تنوع کانون روایی از نظر شخص دستوری بهره برده است؛ بدین صورت که در ابتدای تمامی فصل‌ها با استفاده از کانون روایت دانای کل به ارائه طرح اصلی داستان می‌پردازد؛ سپس کانون روایت به شکلی نامنظم میان شخصیت‌های داستان از کانون روایت اول شخص در ارائه احساسات و اندیشه‌های اشخاص به کانون روایت دوم

شخص در بخش خطابی و نمایشی و کانون روایت سوم شخص محدود به یک یا چند شخصیت، در حال جابه‌جایی و انتقال است.

در بخش اعظمی از داستان - آنجا که راوی دانای کل است - راوی از کنشگران جدا بوده، در همه‌جا حضور دارد و توانایی ادراک و بازگویی زندگی درونی کنشگر را دارد، به‌نحوی که به تحلیل روانی شخصیت‌ها به شکلی عینی و به‌دوراز هرگونه احساسات می‌پردازد. در مقابل راوی در صحنه‌هایی که بر اساس گفتگو طراحی شده‌اند، تنها روایتگر است و منحصرأً به ثبت و ضبط وقایع و رخدادهایی که در دنیای داستانی قابل مشاهده است، می‌پردازد. ساختار روایی بطله کربلاء با محتوای واقع‌گرایانه آن همخوانی دارد؛ چراکه استفاده از راوی دانای کل و دیگر کانونی‌سازی‌ها به شکل ترکیبی در به تصویر کشیدن هر چه بهتر حوادث واقعی نقشی چشمگیر دارد.»

تحلیل و نقد (۱۸)

در نتیجه‌گیری مفصل این مقاله، برخی پاراگراف‌ها ذکر شده که به‌طور ویژه به این رمان اختصاص دارد، مانند جملات زیر:

«در رمان بطله کربلاء با وجود اینکه داستان در ظاهر از زاویه دید دانای کل نقل شده است؛ اما مخاطب در طول روایت با دیدگاه‌ها و صداهای مختلفی روبه‌رو می‌شود که حاکی از چندگانگی و ترکیبی بودن کانونی‌سازی در روایت موردنظر است. بدین ترتیب کانونی‌سازی به شکلی متناوب میان راوی و دیگر شخصیت‌های داستان در حال چرخش است.»

اما در بخش عمده این نتیجه‌گیری، سخن از امور متداولی به میان آمده که جای بیان آن در مقدمه مقاله است، مانند عبارات زیر:

«در مواردی که نویسنده قصد دارد مخاطب بدون واسطه باشخصیت/ شخصیت‌ها و افکار، اندیشه‌ها و اعمال آنان، حوادث و صحنه رخداد آن‌ها آشنا شود، از عنصر گفتگو در ارائه روایت بهره برده است. بر این اساس دیدگاهی که راوی نسبت به.....»

ذکر این مطلب عمومی در نتیجه‌گیری مقاله که می‌بایست مخاطب را با نتایج مطالعات این پژوهش آشنا نماید، فایده و ضرورتی ندارد و این در حالی است که خواننده این نتیجه‌گیری همچنان با سؤال بی‌پاسخ میزان تناسب میان محتوای رمان با تکنیک‌های روایی به‌کاررفته در آن، دست‌به‌گریبان است و بی‌پاسخ می‌ماند.

نتیجه نتیجه گیری ها:

در تحلیل و بررسی «نتیجه گیری های ۱۸ مقاله» مورد مطالعه، نتیجه زیر استنباط و کاربری نظریه در این مقالات در سطوح زیر قرار می گیرد:

سطح اول- در پنج مقاله (مقاله های: ۳-۶-۸-۱۴-۱۸) ارتباط میان نظریه ژنت با ماجراهای رمان، با میزانی متفاوت از قوت و ضعف بیان شده و کاربری این شگرد روایت شناسی در خدمت بازگویی لایه های درونی رمان قرار گرفته است.

سطح دوم- در سه مقاله (مقاله های: ۹-۱۱-۱۷) به شکلی اندک و نارسا و با اندکی تفاوت به این ارتباط پرداخته شده است و نظریه تا حدودی به درون مایه رمان پیوند خورده است.

سطح سوم- در ده مقاله (مقاله های: ۱-۲-۴-۵-۷-۱۰-۱۲-۱۳-۱۵-۱۶) نظریه زمان ژنت تقریباً به شکل صوری مطرح شده و بیان رابطه میان ماجراهای رمان با این تکنیک روایی، با درجه ای از قوت و ضعف مغفول مانده است و حتی گاهی در برخی از این «نتیجه گیری ها» مطالبی بیان شده که جای آن در مقدمه مقاله است و یا در برخی دیگر، مطالبی کلی (خاکستری) ذکر شده که می توان آن را به هر مقاله ای الحاق نمود. با توجه به داده های یاد شده، بیش از ۶۰٪ درصد مقالات چاپ شده در مجلات علمی تخصصی زبان و ادبیات عربی در کاربری نظریه شگردهای زمان روایی ژرار ژنت بین درون مایه داستان و این شگردها رابطه معناداری ایجاد نکرده اند.

منابع:

- آرمن، سید ابراهیم و مریم اکبری (۱۳۹۴) التطابق بین السارد و الشخصية المركزية في سيره «حياتي» الذاتية لاحمد امين مجله الجمعية العلمية اللغة العربية و آدابها، العدد ۳۵ ص ۱-۲۱
- احمدی چناری، علی اکبر و دیگران (۱۳۹۰) تطبیق کارکرد زمان روایی در دو داستان کوتاه اثر الطیب صالح و مصطفی مستور بر مبنای آرای ژنت، فصلنامه لسان مبین سال هشتم، ش ۲۶
- امیری، جهانگیر و سمیره خسروی (۱۳۹۰) تحلیل الخطاب الوانی فی مجموعه «مغرب الشمس» لحسن برطال (مرتکزه علی اهم المفاهیم الروائیة کالبثیر و الصوت لیدی «جرار جلیت») مجله الجمعية العلمية للغة العربية و آدابها، العدد ۳۸
- جنیت، جرار (۱۹۹۷) خطاب الحكایة بحث فی المنهج، (ترجمة: محمد معتصم وعمر حلی و ...) ط ۲، القاهرة، المجلس الأعلى للثقافة
- حاجی زاده، مهین و مهناز خازیر (۱۳۹۹) تحلیل زمان روایی رمان «مملکه الغرباء» اثر الیاس خوری بر اساس دیدگاه روایتی زوار ژنت، دو فصلنامه نقد ادب معاصر عربی، سال دهم، پیاپی ۲۰
- حبیبی، علی اصغر (۱۳۹۳) بررسی سه مؤلفه زمانی نظم، تداوم و بسامد در رمان ذاکرة الجسد اثر احلام مستغانمی (بر اساس نظریه زمان روایی ژرار ژنت) مجله زبان و ادبیات عربی (مجله ادبیات و علوم انسانی سابق) ش ۱۰
- حیاتی، زهرا و نجاری (۱۳۹۸) «نقد مقالات علمی پژوهشی با موضوع بررسی متون ادبی از دیدگاه زمان ژنت» فصلنامه نقد ادبی، دانشگاه تربیت مدرس، سال ۱۲ شماره ۴۵
- خسروی، سمیره و وحید سبزیانپور (۱۳۹۹) تحلیل انواع زمان پریشی در داستان کوتاه «حریق ذالک الصیف» غاده السمان بر اساس نظریه ژرار ژنت، مجله ادب عربی، سال ۱۲، ش ۲
- رسول نژاد، عبدالله و دیگران (۱۳۹۶) بررسی سرعت روایت در رمان المصاحیح الزرق حنایینه، مجله نقد ادب معاصر عربی، سال هفتم، ش ۱۵
- رسولی، حجت و دیگران (۱۳۹۲) تحلیل زمان روانی رمان «النهايات» عبدالرحمن منیف بر اساس دیدگاه زمانی ژرار ونت، فصلنامه لسان مبین، سال چهارم، ش ۱۲
- سرباز، حسن و دیگران (۱۳۹۴) زمان پریشی در رمان «چراغهای آبی» حنا مینه، مجله انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، ش ۳۴
- سلیمی، علی و سمیره خسروی (۱۳۹۷) بررسی عناصر تشکیل دهنده داستان عیناک قدری غاده السمان (بر اساس نظریه ژرار ژنت) مجله ادب عربی، سال دهم، ش ۱
- سوسونی، جابر، و مسبوق و میرزایی (۱۳۹۷) الزمن السردی و دوره فی عملیة انتاج المضمون فی قصة الخطوبة القصیره لبهاء طاهر، مجله الجمعية العلمية للغة العربية و آدابها، العدد ۴۹، صص ۲۱-۱
- صاعدی، احمد رضا (۱۳۹۳) راوی و کانونی شدن در رمان «ما تبقی لکم» اثر غسان کنفانی، مجله ادب عربی، سال ششم، ش ۲

- عامري، شاکر و مقصود بخشش (١٤٤٠) التقنيات الزمنية في رواية «عبث الأقدار» النجيب محفوظ دراسة في ضوء نظريه جرار جيليت، مجله اللغة العربية و آدابها، العدد ٤
- عبدی، صلاح الدين و دیگران (١٣٩٣) روایت شناسی رمان «عمارت یعقوبیان» اثر علاء الأسوانی بر اساس نظريه ژرار ژنت، فصلنامه لسان مبین، سال ششم، ش ١٧
- گودرزی، حسن و العربية و آدابها، العدد ٢٥ على بابا پور (١٣٩١) بررسی رابطه زمان و جذابیت در روایت «الأفق وراء البوابه» از غسان كنفانی، مجله الجمعية العلمية للغة
- مختاری، قاسم و كلثوم غلامی (١٣٩٩) كانون روایت در رمان «بطله كربلا» عایشه عبدالرحمن بر اساس نظريه ژرار ژنت، دو فصلنامه نقد ادب معاصر عربي، سال دهم، ش ٢١
- مسبوک، سيد مهدي و دیگران (١٤٣٧) دراسة تحليلية لرواية «خديجه و سوسن» لرضوی عاشور في ضوء نظريه جرار جينيت، مجله و آدابها، العدد ١
- معروف، يحيى و سميره خسروى (١٣٩٨) روایت شناسی داستان کوتاه «يد في القبر» غسان كنفانی بر اساس نظريه ژرار ژنت، مجله زبان و ادبيات عربي، سال يازدهم، ش ٢

References:

- Armen, Seyyed Ebrahim and Maryam Akbari (٢٠١٥) The compatibility between al-Sard and the character of al-Zabdiya in the "vital" biography of Ahmad Amin, the magazine of the Al-Jama'iyya Al-Laghe al-
- Arabiya and Edabah, issue 35, pp. 1-21
- Ahmadi Chenari, Ali Akbar and others (٢٠١١) Adapting the function of narrative time in two short stories by Al-Taib Saleh and Mostafa Mastour based on Genet's opinions, Lasan Mobein Quarterly, Year 8, No. 26
- Amiri, Jahangir and Samira Khosravi (٢٠١١) Analysis of Elwani's speech in the collection "Maghreb al-Shams" by Hasan Bartal (based on the main concepts of al-Rawiyah of Kalbeir and the sound of "Jarr Jalit") Journal of the Al-Jamahi Al-Alamiya Association for Arabic Language and Ethicals, No. 38
- Jenit, Jarrar (1997) Addressing the story of discussion in al-manhaj, (Translation: Mohammad Moatasam and Omar Hali and...) Volume 2, Cairo, Majlis al-Ala Lulcultura
- Hajizadeh, Mohin and Mahnaz Khazier (2019) Analysis of the narrative time of the novel "Kingdom of Strangers" The work of Elias Khoury based on the narrative perspective of Zovar Genet, two quarterly reviews of contemporary Arabic literature, 10th year, 20 consecutive
- Habibi, Ali Asghar (2013) Examining the three temporal components of order, continuity and frequency in the novel "The Memory of the Body" by Ahlam Mostaghanami (based on Drar Genet's narrative time theory) Journal of Arabic Language and Literature (former Journal of Literature and Humanities) p.10
- Hayati, Zahra and Najari (2018) "Criticism of scientific research articles on literary texts from the point of view of Genet's time" Literary Criticism Quarterly, Tarbiat Modares University, year 12, number 45

- Khosravi, Sameera and Vahid Sabzianpour (2019) Analysis of the types of time-lapse in the short story "Fire of Zalak Seef" by Ghade Al-Saman based on the theory of Gerard Genet, Arabic Literature Magazine, Year 12, Vol. 2
- Rasoolnejad, Abdullah and others (2016) Investigation of the speed of narration in the novel al-Masaih al-Zarq by Hanamina, Contemporary Arabic Literature Criticism Magazine, 7th year, no. 15
- Rasouli, Hojjat and others (2012) Analyzing the psychological time of the novel "Al-Nahayat" by Abdur Rahman Munif based on the time perspective of Gérard Vent, Lasan Mein Quarterly, Year 4, Vol. 12
- Sarbaz, Hassan and others (2014) The passing of time in the novel "Blue Lights" by Hana Mina, Journal of the Iranian Language and Arabic Literature Association, p. 34
- Salimi, Ali and Samira Khosravi (2017) Review of the constituent elements of the story of Ainak Qadri Ghadeh Al-Saman (based on the theory of Gérard Genet) Arabic Literature Magazine, 10th year, Vol.
- Sosouni, Jaber, and Mesbuq and Mirzaei (۲۰۱۸) Al-Sardi time and the period in the process of producing the content in the story of Al-Qusayreh Labha Tahir, Journal of the Al-Jamahi Al-Alamiyah for Arabic Language and Literature, No. 49, pp. 1-21
- Saadi, Ahmed Reza (2013) Narrator and focalization in the novel "Ma Tigde Lakm" by Ghassan Kanfani, Arabic Literature Magazine, Year 6, Volume 2
- Ameri, Shakir and Maqsood Bakhshash (۲۰۱۹) The temporal techniques in the novel "Abt al-Aqdar" by Al-Najib Mahfouz, a study in the light of Jarrar Gillit's theory, Journal of Al-Laghh al-Arabiya and Adabha, No. 4
- Abdi, Salah al-Din and others (2013) narratology of the novel "Yakoobian Building" by Alaa Aswani based on Gerard Genet's theory, Lasan Mobin Quarterly, year 6, vol. 17
- Godarzi, Hasan and Arabic and Adabha, No. 25, Ali Babapour (2011), investigating the relationship between time and attraction in the narration of "Al-Afq al-Albawaba" by Ghassan Kanfani, Journal of Al-Jama'i Al-Elamiya Lalgeh
- Mokhtari, Qasim and Kulthum Gholami (2019) the center of narration in the novel "Batlah Karbala" by Ayesha Abdulrahman based on the theory of Gerard Genet, two quarterly reviews of contemporary Arabic literature, 10th year, No. 21
- Masbouk, Seyyed Mehdi and others (۲۰۱۶) Analytical study of the novel "Khadijah and Susan" by Razavi Ashour in the light of Jarrar Jinit theory, Magazine and Ethicals, No. 1
- Marouf, Yahya and Samira Khosravi (2018) Narratology of Ghassan Konfani's short story "Yad fi al-Qabar" based on the theory of Gérard Genet, Journal of Arabic Language and Literature, Year 11, Volume 2

التحقق من تطبيق نظريه جرار جينيت السردية في مقالات مجلات المجموعات العربية

(حاله دراسه: تحليل نقدي لثمانية عشر مقالاً)

نوع المقالة: أصيلة

علي سليمي

استاذ في قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة رازي، ايران، كرمانشاه

الملخص

إنّ استخدام النظريات العلمية المتعلقة باللغويات وعلم السرد في السنوات الأخيرة، أعطت النصوص الأدبية روحاً جديدة؛ و شاع استخدام نظرية المفارقات الزمنية لـ «جرار جينيت»، من بين هذه النظريات، في نطاق أوسع من غيرها. قام هذا البحث بمنهج تحليلي - نقدي معتمداً على تحليل المضمون، بتحليل «استنتاجات» لثمانية عشر بحثاً نشرت في ست المجالات المحكمة في مجال اللغة العربية وآدابها في الجامعات الإيرانية من منظور تطبيق هذه النظرية و إجرائها، منطلقاً من كون «استنتاجات» هذه البحوث نتيجة لأفكار مؤلفيها وتعبيراً موجزاً عن محتوى البحث بكامله، حيث أنّ الحكم عليها بمثابه حكم على البحث نفسها. تحاول هذه الدراسة الإجابة عن هذا السؤال: هل أشار مؤلفو البحوث هذه إلى العلاقة المؤثرة بين تقنيات الزمن السردية في هذه النظرية ومضمون الرواية وإلى أي مدى تحقق هذا الأمر. تبين النتائج التي تم الحصول عليها من هذا الدراسة أن معظم هذه البحوث قد طبقت النظرية بشكل صوري حيث يمكننا القول أن بعضها مجرد تقارير أشارت فيها إلى التواجد الشكلي لهذه النظرية في الرواية فقط دون التطرق إلى نوعية العلاقة بين المضمون وهذه التقنيات. واكتفوا بأن الراوي استخدم ترتيب الوقت واستمراريته، والقفز الزمني، والإسترجاع والإستباق، والتعبير، في حين أن القضية الرئيسة التي من الضروري الإشارة إليها هي جدوى استخدام هذه التقنيات السردية لتسليط الضوء على الرؤية الفنية الكامنة في الرواية وعلاقتها بهذه التقنيات الزمنية لجينيت، فلم يصحّ أغلب مؤلفو هذه البحوث بالمضمون السردية للرواية في علاقتها المؤثرة بهذه التقنيات الزمنية و اكتفوا بالتطبيق الشكلي لنظرية جيرار جينيت السردية على الروايات المدروسة.

الكلمات الرئيسية: جيرار جينيت، السرد، الزمن السردية، التحليل النقدي، المجالات العربية.